

## تستی

۱. از اشتراط فقهاء به متمول بودن عوضین معلوم می‌گردد که هر کدام از عوضین باید، ..... د ۹ س ۱۱
- ا. دارای منفعتی باشد
- ب. مالیت عرفیه داشته باشد
- ج. مالیت شرعیه داشته باشد
- د. مالیت عرفی و شرعی داشته باشد
- \*\*\*۲. الوقف الذی یلزم من بقائه فساد یستباح منه الأنفس لو دار الأمر بین بیعه و الإبدال به و بین صرف منفعته لتعمیره فالأقوی ..... ج ۹۱-۹۰
- ا. صرف منفعته لتعمیره و إن لم یشرط الواقف
- ب. جواز بیعه و الإبدال به مطلقاً
- ج. جواز بیعه و الإبدال به مع عدم اشتراط الواقف تعمیره
- د. صرف منفعته لتعمیره فی صورة رضا الموقوف علیهم
- \*\*\*۳. إن بیع المجهول مع ضمّ معلوم إلیه ..... ا ۳۰۷
- ا. لا یجوز مطلقاً
- ب. یجوز مطلقاً
- ج. لا یجوز فیما کان المجهول مقصوداً بالاستقلال فقط
- د. یجوز فیما کان المجهول مقصوداً بالاستقلال أيضاً
- \*\*\*۴. بیع المکیل وزناً و الموزون کیلاً ..... ب ۲۲۲
- ا. جایز فی کلیهما
- ب. جایز فی الأوّل دون الثانی
- ج. غیر جایز فی کلیهما
- د. غیر جایز فی الأوّل دون الثانی

## تشریحی

- \* ذکر بعض المعاصرین من جملة الحقوق المانعة من البیع، تعارض السبب المملک والمزید للملک، كما لو قهر حربی أباه، و الغنیمة قبل القسمة بناءً علی حصول الملک بمجرد الاستیلاء دون القسمة؛ لاستحالة بقاء الملک بلا مالک. ۳۲ ع ۲۵۲
۱. ا. عبارت «لاستحالة» تعلیل برای چیست؟ توضیح دهید. ب. در مثال «قهر حربی أباه» تعارض را بیان نمایند.
- ا. عبارت «لاستحالة» تعلیل برای حصول ملک بمجرد استیلاء است به این توضیح که غنیمت به مجرد استیلاء از ملک کفار خارج می‌شود و اگر بگوییم در ملک مقاتلین داخل نمی‌شود لازم می‌آید بقاء ملک بدون مالک.
- ب. در جنگ تسلط فرزند بر پدر خودش اقتضاء ملکیت دارد. از طرفی، حق انعقاد عبد بر فرزند موجب زوال ملک فرزند است.
- \* الوقف الذی لا یكون ملکاً لأحد بل یكون فکّ ملک نظیر التحریر كما فی المساجد بناءً علی القول بعدم دخولها فی ملک المسلمین ... فإنّ الموقوف علیهم إنّما یملکون الانتفاع دون المنفعة فلو سکنه أحد بغير حقّ فالظاهر أنّه لیس علیه أجره المثل. ۵۴/۲ (ف ۳)
۲. تفاوت ملک انتفاع و ملک منفعت را توضیح دهید. چرا در فرض فوق اجرة المثل ثابت نیست؟
- ملک انتفاع یعنی فقط حق بهره‌برداری و استفاده از عین اما ملک منفعت یعنی مالکیت منفعت عین؛ پس در فرض اول حق واگذاری یا فروش یا اجاره به دیگری ندارد بر خلاف فرض دوم.
- در فرض فوق، موقوف علیهم مالک انتفاع هستند نه مالک منفعت و لذا اجرت المثل را ضامن نیست چون ملک کسی نیست.

\* إن صريح الشيخ في النهاية كون بيع الراهن موقوفاً على الإجازة، وهو الأقوى؛ للعمومات السليمة عن المخصّص؛ لأنّ معقد الإجماع والأخبار الظاهرة في المنع عن التصرف [مثل النبوي: "إنّ الراهن والمرتهن ممنوعان من التصرف"] هو الاستقلال كما يشهد به عطف "المرتهن" على "الراهن" مع ما ثبت في محلّه من وقوع تصرف المرتهن موقوفاً لا باطلاً. ١٥٤ ع ٢٥٢

٣. مراد از «عمومات» چیست؟ وجه عدم دلالت روایت نبوی بر بطلان بیع راهن را توضیح دهید.

١. مراد از عمومات، عمومات نفوذ عقد مثل «أحلّ الله البيع» و «أوفوا بالعقود» و «تجارة عن تراض» است.

٢. اما اینکه نبوی دال بر بطلان نیست؛ چون مرتهن را عطف به راهن گرفته است در حالی که در مرتهن بیع باطل نیست؛ بلکه موقوف بر

اجازه است یعنی هرکدام استقلال در تصرف ندارند و این منافات ندارد که اگر راهن فروخت با اجازه مرتهن صحیح باشد.

\* ثمّ الكلام في كون الإجازة من المرتهن كاشفة أو ناقلة هو الكلام في مسألة الفضولي و محصله أنّ مقتضى القاعدة النقل إلا أنّ الظاهر من بعض الأخبار هو الكشف و القول بالكشف هناك يستلزمه هنا بالفحوى لأنّ إجازة المالك أشبه بجزء المقتضى و هي هنا من قبيل رفع المانع و من أجل ذلك جوزوا عتق الراهن هنا مع تعقّب إجازة المرتهن مع أنّ الإيقاعات عندهم لاتقع مراعاة. ١٦٠ ع ١٥٢

٤. در عبارت «و القول بالكشف هناك يستلزمه هنا بالفحوى»، وجه استلزام را به طور روشن، توضیح دهید. عبارت «و من أجل ذلك...»، درصدد بیان چه مطلبی است؟

وقتی در عقد فضولی - که استناد عقد به مالک حین العقد مفقود است و اجازه شبیه به جزء المقتضى است - اجازه کاشفه باشد در ما نحن فيه - که استناد از حین عقد موجود و فقط حق غیر مانع شده به طریق اولی اجازه کاشفه خواهد بود.

در صدد بیان این است اجازه مرتهن از باب رفع مانع است و الّا مقتضى تمام شده و شاهد بر این مدعا با این که علماء در ایقاعات قائل به صحت فضولی نیستند، عتق راهن را اگر مرتهن اجازه کند امضاء کرده‌اند.

\* لا اشكال في صحّة التمسك لاعتبار القدرة على التسليم بالنبويّ (نهى النبويّ عن بيع الغرر) إلاّ أنّه أخصّ من المدعى؛ لأنّ ما يمتنع تسليمه عادة كالغريق في بحر يمتنع خروجه منه عادة ليس في بيعه خطر؛ لأنّ الخطر إنّما يطلق في مقام يحتمل السلامة ولو ضعيفاً. ١٨٣ ع ٢٥٢

٥. وجه اخصّ بودن نبوی از مدعا را توضیح دهید.

مدعی اعتبار [احراز] قدرت بر تسلیم است پس هم بر موارد احتمال عدم حصول تسلیم منطبق است و هم بر موارد احراز امتناع تسلیم، ولی حدیث فقط شامل مورد اول می‌شود زیرا در مورد دوم غرر و خطر صدق نمی‌کند.

\*\*\* الظاهر عدم الخلاف في إجبار المحتكر على البيع حتى على القول بالكراهة بل عن المذهب البار: الإجماع و عن التنقيح عدم الخلاف فيه و هو الدليل المخرج عن قاعدة عدم الإجبار لغير الواجب و لذا ذكرنا أنّ ظاهر أدلّة الإجبار تدلّ على التحريم لأنّ إلزام غير اللازم خلاف القاعدة. ٣٧٣

٦. أ. مقتضای قاعده در فرض کراهت چیست و چرا در فرض فوق اجبار جایز است؟ ب. مشارإليه «لذا» چیست؟ توضیح دهید.

أ. مقتضای قاعده در فرض کراهت که مساوق با جواز است عدم اجبار است و لکن به دلیل اجماع اجبار بر خلاف قاعده جایز است.

ب. مشارإليه، مقتضای قاعده است که اجبار غیر واجب جایز نیست - وقتی مقتضای قاعده در کراهت عدم اجبار باشد در فرض ثبوت دلیل بر اجبار کشف می‌کنیم حکم آن معدد الزام است.

\*\*\* استدلّ على تحريم تلقى الركبان بقوله عليه السلام: «لا تلقّ و لا تشتتر ما يتلقى و لا تأكل منه» و ظاهر النهي عن الأكل كونه لفساد المعاملة فيكون أكلاً بالباطل و لكنّها مخالفة لعمل الأصحاب. نعم لا بأس بحملها على الكراهة لو وجد القول بكراهة أكل ما يشتري من المتلقى. ٣٥١

٧. أ. دلالت روایت بر مدعی را توضیح دهید. ب. نعم استدراک از چیست؟ توضیح دهید.

أ. دلالت روایت: روایت نهی از اکل آن چیزی می‌کند که از متلقی تحصیل می‌شود و این ظهور در فساد معامله دارد در صورتی که این مخالفت با عمل اصحاب است.

ب. نعم استدراک از این است که حرمت اکل، بدین صورت که نهی را بر کراهت اکل حمل کنیم یعنی مراد کراهت تکلیفی است که از متلقی دریافت می‌کند نه ارشاد به فساد معامله باشد.

\*\*\* إنَّ البائع بعد ما باع صاعاً من الجملة، باع من شخص آخر صاعاً كلياً آخر فالظاهر أنه إذا بقي صاع واحد كان للإول لأنَّ الكليَّ المبيع ثانياً إنما هو سار في مال البائع وهو ما عدأ الصاع من الصبرة فاذا تلف فقد تلف المبيع الثاني قبل القبض وهذا بخلاف ما لو قلنا بالإشاعة. ٢٦٠

٨. اگر بايع از ده من گندم، یک بار، یک من به شخصی فروخت و بار دوم، یک من به شخص دوم فروخت و قبل از اقباض ٩ من گندم تلف شد، حکم معامله دوم بنا بر مبنای کلی و اشاعه چیست؟ توضیح دهید.

بنا بر مبنای کلی یچون بيع دوم در ٩ من باقیمانده از بيع اول واقع شده است با تلف ٩ من مبيع دوم که در ضمن ٩ من بوده است تلف شده و تلف مبيع قبل از قبض از كيس بايع شده است.

و بنا بر مبنای اشاعه یک من باقیمانده هشت دهم مال مالک و یک دهم مال مشتری اول و یک دهم مال مشتری دوم است و باقیمانده از سهم هر یک از دو مشتری تلف شده که قبل از اقباض از كيس بايع می‌باشد.

\*\*\* لو باع بعضاً من جملة متساوية الأجزاء فهو يتصور على وجوه: ... الثاني أن يراد به بعض مرددٍ بين ما يمكن صدقه عليه من الأفراد المتصورة في المجموع و لا إشكال في بطلان ذلك مع اختلاف المصاديق في القيمة كالعبدین المختلفين لأنه غرر لأنَّ المشتري لا يعلم بما يحصل في يده منهما.

٢٤٧-٨

٩. أ. فرض مذکور را با یک مثال بیان کنید. ب. دلیل بطلان بيع را توضیح دهید.

أ. بايع می‌گوید: دو گوسفند از گوسفندان این گله را می‌فروشم ب. چون گوسفندان به لحاظ اندازه و مقدار چاقی مختلف هستند و مشتری نمی‌داند مبیعی که به دستش می‌رسد کدام است این موجب غرر است و بيع به خاطر غرر باطل است.